



University of Tabriz

Contemporary Comparative Legal Studies

Online ISSN: 2821-0514

Volum: 16 Issue: 41

Winter 2026

Article Type: Research Article

Pages: 71-104

Comparative Analysis of the Position of Advisors in Juvenile Criminal Proceedings (A Study of Iranian and Afghan Law)

Jafar Hosseini¹| Abdolreza Javan Jafari Bojnordi²| Seyyed Hossein Hosseini³

1. Ph.D Candidate in Criminal Law and Criminology, Ferdowsi University of Mashhad, Iran.

jafarhosseini911@gmail.com

2. Professor Department of Law, Ferdowsi University of Mashhad, Iran. (Corresponding Author)

javan-j@um.ac.ir

3. Associate Professor Department of Law, Ferdowsi University of Mashhad, Iran.

shosseini@um.ac.ir

Abstract

Juvenile criminal proceedings, due to the developmental, psychological, and social characteristics of children and adolescents, require differentiated and specialized mechanisms. One of the most significant manifestations of such specialization is the inclusion of the counselor institution in juvenile criminal justice, whose primary mission is to bridge scientific data on the child's personality with judicial decision-making. However, a review of legal systems indicates that the mere formal recognition of counselors, without granting their opinions effective legal influence, does not necessarily lead to the realization of child-centered justice. This study adopts a descriptive-analytical method and a functional comparative approach to examine the legal status of counselors and the legal effect of their opinions in juvenile criminal proceedings under Iranian and Afghan law. The basis of comparison is not limited to statutory texts, but rather focuses on the actual functioning of the counselor institution across three dimensions: the objectives of juvenile criminal justice, the institutional and procedural structure of proceedings, and the legal effect of counselors' opinions on judicial decisions. The findings reveal that in Iranian law, despite the formal recognition of counselors and an emphasis on specialization, the advisory and non-binding nature of counselors' opinions weakens their decision-shaping role, diminishes the effectiveness of personality files, and perpetuates a judge-centered model of juvenile justice. In contrast, Afghan law, by adopting a participatory and binding framework, integrates the counselor's opinion into the formal judicial decision-making process, thereby achieving a model more closely aligned with child-centered justice. The study concludes by proposing reforms aimed at requiring explicit reference to counselors' opinions in judgments, strengthening participatory juvenile proceedings, and enhancing the practical function of personality files.

Keywords: Juvenile Criminal Proceedings, Advisor, Character File, Participatory Adjudication, Council-Based Adjudication, Iranian Law, Afghanistan Law.

Received: 2025/06/03

Received in revised form: 2026/02/09

Accepted: 2026/02/23

Published: 2026/03/07

DOI: 10.22034/LAW.2026.67684.3494

Publisher: University of Tabriz

law@tabrizu.ac.ir





تحلیل تطبیقی جایگاه مشاور در دادرسی کیفری اطفال و نوجوانان (مطالعه حقوق ایران و افغانستان)

جعفر حسینی^۱ | عبدالرضا جوان جعفری بجنوردی^۲ | سیدحسین حسینی^۳

jafarhosseini911@gmail.com

javan-j@um.ac.ir

shosseini@um.ac.ir

۱. دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران

۲. استاد گروه حقوق، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران (نویسنده مسئول)

۳. دانشیار گروه حقوق، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران

چکیده

دادرسی کیفری اطفال و نوجوانان به دلیل ویژگی‌های رشدی، روان‌شناختی و اجتماعی این گروه سنی، مستلزم بهره‌گیری از سازوکارهای افتراقی و تخصص‌محور است. یکی از مهم‌ترین نمودهای این تخصص‌گرایی، پیش‌بینی نهاد مشاور در فرایند رسیدگی کیفری کودکان است؛ نهادی که مأموریت اصلی آن پیوند دادن داده‌های علمی مربوط به شخصیت کودک با تصمیم‌گیری قضایی است. با این حال، بررسی نظام‌های حقوقی نشان می‌دهد که صرف پیش‌بینی نهاد مشاور، بدون اعطای اثر حقوقی مؤثر به نظر وی، لزوماً به تحقق عدالت کودک‌مدار منجر نمی‌شود. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و با رویکرد تطبیقی کارکردمحور، به بررسی جایگاه حقوقی و اثر نظر مشاور در دادرسی کیفری اطفال و نوجوانان در حقوق ایران و افغانستان می‌پردازد. مبنای تطبیق در این پژوهش، نه صرفاً مقایسه نصوص قانونی، بلکه تحلیل کارکرد واقعی نهاد مشاور در سه محور هدف دادرسی کیفری کودکان، ساختار نهادی و فرایندی رسیدگی، و اثر حقوقی نظر مشاور در تصمیم‌گیری قضایی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در حقوق ایران، علی‌رغم پیش‌بینی حضور مشاور و تأکید بر تخصص‌گرایی، مشورتی و غیرالزام‌آور بودن نظر مشاور موجب تضعیف نقش تصمیم‌ساز این نهاد، کاهش کارآمدی پرونده شخصیت و استمرار الگوی قاضی‌محور در دادرسی کودکان شده است. در مقابل، حقوق افغانستان با اتخاذ ساختاری مشارکتی و الزام‌آور، نظر مشاور را به بخشی از فرایند رسمی تصمیم‌سازی قضایی تبدیل کرده و به الگوی نزدیک‌تر به عدالت کودک‌مدار دست یافته است. در پایان پژوهش حاضر پیشنهادهایی در راستای الزام به انعکاس نظر مشاور در رأی، تقویت دادرسی مشارکتی و ارتقای کارکرد پرونده شخصیت ارائه شده است.

واژگان کلیدی: دادرسی کیفری اطفال، مشاور، پرونده شخصیت، دادرسی مشارکتی، عدالت کودک‌مدار، حقوق ایران، حقوق افغانستان.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۳ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۱/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۰۴ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۱۶

DOI: 10.22034/LAW.2026.67684.3494



law@tabrizu.ac.ir

ناشر: دانشگاه تبریز

مقدمه

دادرسی کیفری اطفال و نوجوانان یکی از حساس‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین حوزه‌های عدالت کیفری است؛ حوزه‌ای که در آن، کودک نه به‌عنوان «فاعل کامل جرم»، بلکه به مثابه انسانی در حال رشد، آسیب‌پذیر و مستعد اصلاح، مورد توجه قرار می‌گیرد. یافته‌های روان‌شناسی رشد، جرم‌شناسی نوین و علوم تربیتی به‌روشنی نشان می‌دهد که واکنش‌های صرفاً تنبیهی در قبال کودکان و نوجوانان معارض با قانون، نه تنها کارکرد اصلاحی مطلوبی ندارد، بلکه می‌تواند با تقویت برچسب‌زنی و تثبیت هویت بزهکارانه، زمینه تکرار بزهکاری را فراهم آورد. از همین رو، نظام‌های حقوقی معاصر به سمت طراحی دادرسی افتراقی، تخصصی و مشارکتی برای کودکان و نوجوانان حرکت کرده‌اند؛ دادرسی‌ای که در آن، تصمیم قضایی صرفاً محصول تحلیل حقوقی نبوده، بلکه حاصل تعامل میان دانش حقوقی و علوم رفتاری است. در این چارچوب، نهاد مشاور دادگاه‌های اطفال به‌عنوان یکی از کنشگران غیرقضایی کلیدی، نقشی بنیادین در تحقق عدالت کودک‌مدار ایفا می‌کند. مشاور با اتکا بر دانش روان‌شناسی، علوم تربیتی و مددکاری اجتماعی، اطلاعاتی را در اختیار دادگاه قرار می‌دهد که بدون آنها، شناخت واقعی شخصیت کودک و اتخاذ تصمیمی متناسب با وضعیت فردی او ممکن نیست. این اطلاعات عمدتاً در قالب «پرونده شخصیت» متبلور می‌شود و نقش تعیین‌کننده‌ای در فردی‌سازی واکنش کیفری، پیشگیری از برچسب‌زنی و تضمین منافع عالیۀ کودک دارد. با این حال، جایگاه حقوقی مشاور و میزان اثرگذاری نظر وی در فرایند تصمیم‌گیری قضایی، در نظام‌های حقوقی مختلف یکسان نیست. در حقوق ایران، قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با پیش‌بینی حضور مشاور در دادگاه‌های اطفال و نوجوانان، گامی مهم در مسیر تخصصی‌سازی دادرسی برداشته است. با وجود این، تصریح قانون‌گذار بر مشورتی و غیرالزام‌آور بودن نظر مشاور، به‌ویژه وفق ماده ۲۹۸ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ موجب شده است که پیوند میان داده‌های علمی حاصل از ارزیابی شخصیت کودک و تصمیم قضایی، در بسیاری از موارد گسسته باقی بماند. نتیجه این وضعیت، تداوم الگوی قاضی‌محور، تضعیف کارکرد پرونده شخصیت و تقلیل نقش مشاور به کنشگری حاشیه‌ای در فرایند دادرسی کودکان و نوجوانان است. در مقابل، نظام حقوقی افغانستان با اتکا بر قانون رسیدگی به تخلفات اطفال مصوب ۱۳۸۳، ساختاری مشارکتی و چندتخصصی را طراحی کرده که در آن، قاضی مکلف به استماع و انعکاس نظر مشاور - مساعد حقوقی و اهل خبره پیش

از صدور رأی است. در این نظام، نظر مشاور بخشی از فرایند رسمی تصمیم‌سازی قضایی تلقی می‌شود و در جهت‌دهی به رأی دادگاه نقش واقعی ایفا می‌کند. با عنایت به این تفاوت بنیادین، مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که چگونه تفاوت در جایگاه حقوقی و اثر نظر مشاور، بر کیفیت دادرسی کیفری اطفال و میزان تحقق عدالت کودک‌مدار در حقوق ایران و افغانستان تاثیر می‌گذارد؟ نگارندگان در مقاله حاضر می‌کوشند با رویکردی تطبیقی و کارکردمحور، ضمن تبیین مبانی نظری حضور مشاور، نقاط قوت و ضعف هریک از دو نظام حقوقی را در تحقق دادرسی منصفانه، مشارکتی و اصلاح‌مدار مورد واکاوی انتقادی قرار دهند. تطبیق در این پژوهش به مقایسه نصوص قانونی محدود نیست، بلکه بر تحلیل عملکرد واقعی نهاد مشاور در فرایند دادرسی استوار است و بر سه شاخص اصلی هدف دادرسی کیفری کودکان، ساختار نهادی و فرایندی رسیدگی، و اثر حقوقی نظر مشاور تمرکز دارد. این رویکرد امکان آن را فراهم می‌آورد که فراتر از ظاهر قوانین، پیامدهای عملی و هنجاری جایگاه مشاور در تحقق عدالت کودک‌مدار آشکار شود.

پیشینه

بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که مطالعات انجام‌شده پیرامون دادرسی کیفری اطفال و نوجوانان عمدتاً بر اصل افتراقی‌سازی دادرسی، تخصصی‌سازی نهادها و ضرورت حمایت از کودکان معارض با قانون متمرکز بوده‌اند، با این حال، جایگاه حقوقی و کارکرد واقعی نهاد مشاور در فرایند تصمیم‌گیری قضایی، کمتر به صورت مستقل و انتقادی مورد واکاوی قرار گرفته است.

حکیمه یزدانی، جمال بیگی، جلیل یزدانی و عادل یزدانی (۱۳۹۷)، در مقاله‌ای با عنوان *مشاور دادگاه اطفال و نوجوانان، جلوه‌ای از سیاست جنایی مشارکتی با رویکرد قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲*، حضور مشاوران را نشانه‌ای از گرایش قانون‌گذار ایران به سیاست جنایی مشارکتی دانسته‌اند. این پژوهش به‌درستی بر نقش بالقوه مشاور در پیشگیری از تکرار جرم و بازاجتماعی‌سازی کودکان تأکید می‌کند، اما تحلیل آن عمدتاً در سطح توصیف تقنینی باقی مانده، به بررسی اثر حقوقی نظر مشاور در فرایند تصمیم‌سازی قضایی و پیامدهای مشورتی بودن آن نمی‌پردازد. به بیان دیگر، این مطالعه بدون آنکه میزان تحقق عملی این کارآمدی در رویه قضایی را به چالش بکشد، فرض را بر کارآمدی نهاد مشاور قرار داده است.



حبیب صادقی، رضا نیکخواه سرنقی و محمدحسن جوادی (۱۳۹۸)، در پژوهشی با عنوان نقد و تحلیل جایگاه نهاد مشاوره در قانون جدید حمایت از خانواده، به نقش مؤثر مراکز مشاوره در همفکری با قاضی اشاره کرده‌اند. هرچند این پژوهش در حوزه حقوق خانواده انجام شده است، اما از دیدگاه نظری، بر اهمیت تلفیق دانش تخصصی غیرحقوقی با تصمیم قضایی تأکید دارد. با این حال، نتایج آن به دلیل تفاوت ماهوی دادرسی خانواده و دادرسی کیفری اطفال، قابلیت تعمیم مستقیم به نظام عدالت کیفری کودکان را ندارد و خلأ تحلیل اختصاصی جایگاه مشاور در دادرسی کیفری اطفال همچنان باقی می‌ماند.

نسرین مهرا (۱۳۹۹)، در مقاله افتراقی‌سازی نهادها و کنشگران دادرسی ویژه کودکان و نوجوانان، به ضرورت حضور کنشگران متخصص مانند پلیس، دادرس و مشاوران ویژه در پروسه رسیدگی اشاره کرده و این امر را گامی در جهت ایجاد فضای کودک‌محور برشمرده است. این پژوهش با تأکید بر افتراقی‌سازی نهادی، چارچوب مفهومی مناسبی ارائه می‌دهد، اما نقش مشاور را بیشتر به عنوان یکی از عناصر ساختاری دادرسی ویژه معرفی می‌کند و به بررسی جایگاه تصمیم‌ساز یا غیرتصمیم‌ساز نظر مشاور در فرایند صدور رأی ورود نمی‌کند.

انسیه حسینی و سید علیرضا میرکمالی (۱۳۹۵)، نیز در پژوهشی با عنوان دادرسی افتراقی اطفال در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، به موفقیت‌های قانون‌گذار ایران در پیش‌بینی ساختارهای افتراقی مانند پلیس اطفال و دادسرای اطفال اشاره کرده‌اند. تمرکز اصلی این مطالعه بر ساختار کلی دادرسی افتراقی است و نهاد مشاور در آن به عنوان یکی از اجزای این ساختار معرفی می‌شود، بدون آنکه کارکرد عملی و اثر واقعی نظر مشاور در تصمیم قضایی به صورت مستقل تحلیل شود.

بررسی این چند پژوهش نشان می‌دهد اگرچه ادبیات علمی موجود بر ضرورت تخصصی‌سازی، افتراقی‌سازی و حمایت از کودکان در فرایند دادرسی کیفری تأکید دارد، اما سه خلأ اساسی همچنان باقی است: نخست، فقدان تحلیل انتقادی نسبت به مشورتی یا الزام‌آور بودن نظر مشاور و پیامدهای آن بر فردی‌سازی واکنش کیفری؛ دوم، نبود مطالعه‌ای که جایگاه مشاور را نه صرفاً در سطح پیش‌بینی قانونی، بلکه از منظر اثر حقوقی واقعی در فرایند تصمیم‌سازی قضایی بررسی کند و سوم، کمبود پژوهش‌های تطبیقی که بتوانند با مقایسه دو

الگوی متفاوت، امکان ارزیابی کارآمدی ساختارهای موجود را فراهم آورند.

نگارندگان پژوهش حاضر درصددند با تمرکز بر این خلأها، جایگاه مشاور در دادرسی کیفری اطفال و نوجوانان را در حقوق ایران و افغانستان، بر اساس سه شاخص هدف دادرسی، ساختار نهادی و اثر حقوقی نظر مشاور، به صورت تطبیقی و انتقادی بررسی کنند؛ به این ترتیب، آنان می‌کوشند این مقاله از سطح توصیف تقنینی فراتر رفته، با تحلیل کارکردمحور، نقش واقعی مشاور را در تضمین دادرسی منصفانه و عدالت کودک‌مدار آشکار سازند.

۱. تعاریف و مفاهیم

تبیین دقیق مفاهیم بنیادین، پیش‌شرط تحلیل صحیح جایگاه مشاور در دادرسی کیفری اطفال و نوجوانان است، زیرا مفاهیمی همچون طفل و نوجوان صرفاً واژگانی توصیفی نیستند، بلکه تعیین‌کننده قلمرو مسئولیت کیفری، نوع واکنش قضایی و میزان مداخله حمایتی نظام عدالت کیفری به‌شمار می‌آیند. تفاوت در تعریف این مفاهیم، به‌ویژه در نظام‌های مختلف حقوقی، پیامدهای مستقیم و گاه متعارضی در سیاست جنایی، شیوه رسیدگی و تحقق عدالت کودک‌محور به‌همراه دارد. از این رو، پیش از ورود به بررسی تطبیقی جایگاه مشاور، لازم است چارچوب مفهومی حاکم بر این مفاهیم در حقوق ایران، حقوق افغانستان و اسناد بین‌المللی حقوق کودک به صورت یکپارچه مورد تحلیل قرار گیرد.

در ادبیات فارسی واژه کودک اغلب به معنای خردسال و کوچک به‌کار می‌رود و بار معنایی ناپختگی، سادگی و صداقت را در خود دارد.^۱ البته می‌توان آسیب‌پذیری و نیاز به حمایت را نیز به آن افزود. طفل در لغت عبارتست از هر پسر و دختری که به نضج و رشد نرسیده است.^۲ «اطفال» جمع «طفل»، و طفل به معنی کودک است. طفل یا کودک در عرف به انسانی که تازه از مادر زاده شود نیز گفته می‌شود.^۳ در تعریف طفل به لحاظ فقهی چنین آمده است: «فردی که به حد بلوغ شرعی نرسیده باشد»^۴، و این معیار مبنای بسیاری از احکام حقوقی قرار گرفته است،

۱. رضا زهروی و محسن صفری، *حقوق اطفال و نوجوانان*، (تهران: دادگستر، ۱۳۹۴)، ص ۲۱.

۲. شهلا معظمی، *برهکاری کودکان و نوجوانان* (تهران: دادگستر، ۱۳۹۰)، ص ۵۱.

۳. محمود امامی نمینی و جاوید صلاحی، *دادرسی اطفال و نوجوانان برهکار* (تهران: میزان، ۱۳۸۹)، ص ۱۷.

۴. روح‌الله خمینی، *تحریرالوسیله*، ترجمه علی اسلامی (قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳)، ص ۲۰.

به نحوی که حقوق ایران تا حد زیادی از همین رویکرد تبعیت کرده است؛ در واقع مطابق ماده ۳۰۴ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، طفل کسی است که به سن بلوغ شرعی نرسیده باشد. بر اساس ماده ۱۴۷ قانون مجازات اسلامی، سن بلوغ شرعی برای دختران ۹ سال تمام قمری و برای پسران ۱۵ سال تمام قمری تعیین شده است. به این ترتیب، معیار تشخیص طفل در نظام دادرسی کیفری ایران، بیش از آنکه مبتنی بر یافته‌های علمی حوزه رشد باشد، بر مبنای ضابطه فقهی بلوغ شرعی استوار شده است.

منظور از کودک و نوجوان در حقوق کیفری، فردی است که فاقد شرایط روحی، ذهنی، جسمی و اجتماعی برای پذیرش مسئولیت یا مسئولیت کامل در پاسخگویی نسبت به نقض قوانین کیفری است.^۵ قانون‌گذار ایران در برخی مقررات از معیار سن تقویمی نیز استفاده کرده است. به عنوان شاهد مثال، ماده ۸۰ قانون کار، افراد ۱۵ تا ۱۸ سال را «کارگر نوجوان» معرفی می‌کند. این دوگانگی میان معیار شرعی و معیار سنی، موجب نوعی پراکندگی مفهومی در تعیین وضعیت کودکان و نوجوانان شده و قلمرو حمایت کیفری را با ابهام مواجه ساخته است. عملاً در نظام دادرسی کیفری ایران، افراد زیر ۱۵ سال در زمره اطفال و افراد ۱۵ تا ۱۸ سال در دسته نوجوانان قرار می‌گیرند، با این حال، به نظر می‌آید این تفکیک نه مبتنی بر یک منطق واحد، بلکه حاصل تلفیق قواعد فقهی و مقررات پراکنده تقنینی است. این وضعیت به لحاظ دادرسی افتراقی و کودک‌مدار، چالش‌برانگیز بوده، ضرورت بازنگری مفهومی و هماهنگ‌سازی تعاریف را برجسته می‌سازد.

در مقابل، نظام حقوقی افغانستان رویکردی متفاوت و شفاف‌تر را برگزیده است. مطابق ماده ۴ قانون رسیدگی به تخلفات اطفال ۱۳۸۳، طفل به شخصی اطلاق می‌شود که ۱۸ سالگی را تکمیل نکرده باشد. این قانون همچنین با تفکیک گروه سنی ۱۲ تا ۱۸ سال، از مفهوم «طفل نوجوان» استفاده کرده و بدون تمایز جنسیتی، معیار سن شمسی را مبنای شناسایی وضعیت کیفری قرار داده است. حذف معیار بلوغ شرعی و اتکای صرف بر سن تقویمی، موجب انسجام بیشتر در سیاست جنایی اطفال و انطباق بالاتر این نظام با استانداردهای بین‌المللی حقوق کودک

۵. حسنعلی مؤذن‌زادگان، «سیر تحول قوانین کیفری حمایتی کودکان و نوجوانان در حقوق ایران»، حقوقی دادگستری، ش ۶۲ و ۶۳ (۱۳۸۷)، ص ۱۸.

شده است. این شفافیت مفهومی، امکان طراحی پاسخ‌های حمایتی و اصلاح‌مدار منسجم‌تری را در فرایند دادرسی کیفری فراهم می‌آورد.

در اسناد بین‌المللی حقوق کودک نیز معیار سنی واحد، مبنای تعریف کودک قرار گرفته است. کنوانسیون حقوق کودک (۱۹۸۹)، کودک را فردی می‌داند که کمتر از ۱۸ سال داشته باشد، مگر آنکه طبق قانون قابل اعمال، سن بلوغ زودتر حاصل شود^۶ (ماده نخست). این رویکرد، با یافته‌های روان‌شناسی رشد و جرم‌شناسی نوین هماهنگ بوده، بر این واقعیت علمی استوار است که کودکان و نوجوانان صرف‌نظر از تفاوت‌های فرهنگی و حقوقی، از حیث رشد شناختی، هیجانی و اجتماعی، در موقعیتی متفاوت با بزرگسالان قرار دارند. در ادبیات بین‌المللی، دوره نوجوانی معمولاً بازه سنی ۱۵ تا ۱۸ سال را دربر می‌گیرد و این دوره به‌عنوان مرحله‌ای گذار و آسیب‌پذیر، نیازمند حمایت‌های ویژه قضایی و اجتماعی تلقی می‌شود.

مقایسه سه رویکرد (حقوق ایران، افغانستان و اسناد جهانی) نشان می‌دهد که تفاوت در تعریف مفاهیم کودک و نوجوان صرفاً اختلافی نظری نیست، بلکه آثار عملی مهمی در تعیین شیوه رسیدگی، نوع مداخله قضایی و میزان توجه به ویژگی‌های شخصیتی کودک دارد. نظام‌هایی که معیار سنی شفاف و منطبق با استانداردهای علمی را مبنا قرار داده‌اند، زمینه مساعدتری را برای تحقق دادرسی افتراقی، تخصص‌محور و کودک‌مدار فراهم می‌کنند. در مقابل، نظام‌هایی که از معیارهای چندگانه و ناهمگون استفاده می‌کنند، با چالش‌هایی در انسجام سیاست جنایی و تحقق عدالت کودک‌مدار مواجه می‌شوند. این تفاوت مفهومی، در ادامه پژوهش حاضر، به‌عنوان یکی از عوامل زمینه‌ساز اختلاف در جایگاه و اثرگذاری نهاد مشاور در دادرسی کیفری اطفال و نوجوانان در حقوق ایران و افغانستان مورد توجه قرار می‌گیرد.

۲. مبانی نظری حضور مشاور در دادرسی کیفری اطفال و نوجوانان

دادرسی کیفری کودکان و نوجوانان بر این پیش‌فرض بنیادین استوار است که کودک برخلاف بزرگسال، دارای شخصیت تثبیت یافته، قدرت تصمیم‌گیری کامل و درک جامع از پیامدهای رفتار خود نیست. این تفاوت بنیادین، نظام عدالت کیفری را ناگزیر می‌سازد که از

6. Convention on the Rights of the Child, 1989.



الگوی واکنش کیفری یکسان و قاضی محور فاصله گرفته، به سمت دادرسی افتراقی^۷، تخصصی و مشارکتی^۸ حرکت کند. دادرسی افتراقی مؤلفه‌ها و الزاماتی دارد که همگی بر ارفاق و تسامح، کاهش سخت‌گیری، توجه به آینده - به جای گذشته - اصلاح‌مداری و درمان‌محوری مبتنی هستند^۹. به عبارت رساتر، افتراقی بودن به معنای پیش‌بینی تشکیلاتی منسجم و پاسخ‌هایی منطبق با نیازهای اطفال و در نظر گرفتن سن، سطح بلوغ و ظرفیت‌های فکری و عاطفی این گروه از ناقضان قوانین است^{۱۰}. حضور مشاور، نه یک تدبیر شکلی، بلکه ضرورتی برخاسته از مبانی علمی، جرم‌شناختی، حقوق بشری و رویکردهای نوین عدالت کیفری^{۱۱} است که هدف آن تحقق دادرسی منصفانه، حمایتی و متناسب با ویژگی‌های شخصیتی کودک است. کودکان نسبت به بزرگسالان در کنترل احساسات و هیجانات خود ضعیف‌تر هستند و این نکته در موقعیت‌های تعارضی، بازجویی و مواجهه با رفتار قضایی اهمیت دارد، چون ممکن است به پاسخ‌های غیرمنطقی یا ناگهانی منجر شود^{۱۲}. بنابراین، تحلیل مبانی ذکرشده، زمینه فهم جایگاه حقوقی و کارکرد واقعی مشاور در نظام‌های حقوقی ایران و افغانستان و میزان انطباق آنها با استانداردهای جهانی حقوق کودک را فراهم می‌آورد.

۱.۲. مبانی روان‌شناختی و رشدی

اسناد بین‌المللی از جمله کنوانسیون حقوق کودک (۱۹۸۹)، مقررات پکن (۱۹۸۵) و رهنمودهای ریاض (۱۹۹۰) بارها بر ضرورت دادرسی ویژه کودکان تأکید کرده‌اند. مطالعات

7. Differentiated Criminal Procedure

8. Specialized and Participatory Criminal Procedure

۹. زینب پورخاقان، حمیدرضا حیدرپور و رزا یعقوب‌پور، «مبانی و ضرورت‌های اعمال جایگزین‌های حبس در مورد کودکان و نوجوانان در پرتو نگاه تطبیقی به تجربه حقوق ایران و آمریکا»، تحقیقات حقوق خصوصی و کیفری، ش ۳ (۱۳۹۷)، ص ۸۸.

۱۰. باقر شاملو و انسیه حسینی، «حق بر سلامت روان کودکان و نوجوانان بزهکار در پرتو عدالت کیفری افتراقی»، تحقیقات حقوقی، ش ۲ (۱۳۹۹)، ص ۷۵.

۱۱. عدالت کیفری برآیندی از تعامل حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و دانش‌های زیرمجموعه و مرتبط با آنهاست. از این رو، عدالت کیفری اطفال صرفاً مفهوم محض فلسفی - نظری نیست، بلکه چگونگی واکنش نسبت به اطفال بزهکار با توجه به رویکردهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مختلف؛ موجب ایجاد الگوهای متفاوتی از آن شده است. (حسین غلامی، «الگوها یا گونه‌های عدالت کیفری اطفال»، آموزه‌های حقوق کیفری، ش ۶ (۱۳۹۲)، ص ۸۹).

12. Tseveleva, I. V; Starinov, G. P, & Meretskyj, N. E. (2021), Psychological Knowledge Used in Criminal Practice with the Involvement of Minors. In N. G. Bogachenko (Ed.), Amurcon 2020: International Scientific Conference (Vol. 111, p. 1051-1057). European Proceedings of Social and Behavioural Sciences. European Publisher.

روان‌شناسی رشد به‌روشنی نشان می‌دهد که کودکان و نوجوانان از حیث رشد شناختی، کنترل هیجانات، قوه تمیز و توانایی پیش‌بینی پیامدهای رفتار، در سطحی متفاوت با بزرگسالان قرار دارند. در دوران کودکی، ناپایداری هیجانی، تأثیرپذیری از محیط و ضعف در تصمیم‌گیری عقلانی، احتمال بروز رفتارهای معارض با قانون را افزایش می‌دهد؛ به‌خصوص در ایام نوجوانی به دلیل عدم تعادل هورمون‌ها، هیجانات در بالاترین سطح ممکن هستند و نیروی تعقل را تحت تأثیر قرار می‌دهند.^{۱۳} از این منظر، رفتار بزهکارانه کودک غالباً نه محصول قصد مجرمانه آگاهانه، بلکه نتیجه شرایط رشدی، خانوادگی و محیطی است. این یافته‌های علمی، ضرورت حضور مشاور در فرایند دادرسی را توجیه می‌کند، زیرا قاضی، هرچند برخوردار از دانش حقوقی، لزوماً توان تحلیل ابعاد روان‌شناختی و رشدی رفتار کودک را ندارد.

یافته‌های روان‌شناسی رشد نشان می‌دهد که توانایی‌های شناختی و هیجانی نوجوانان با بزرگسالان تفاوت‌های بنیادین دارد و این تفاوت‌ها تصمیم‌گیری قضایی را بدون حضور مشاوران با چالش مواجه می‌سازد.^{۱۴} قاضی بدون بهره‌گیری از تخصص‌های روان‌شناختی و مددکاری، قادر به درک کامل علل بزهکاری کودک نیست.^{۱۵} اما مشاور با بهره‌گیری از دانش روان‌شناسی، علوم تربیتی و مددکاری اجتماعی، امکان تفسیر رفتار کودک در بستر رشد و شرایط زیستی او را فراهم می‌سازد. در واقع، مشاوران می‌توانند بر اساس داده‌های علمی نیازها و خطرهای نوجوانان را تشخیص داده، به دادگاه گزارش کنند.^{۱۶} اسناد بین‌المللی نیز بر این واقعیت علمی صحت گذاشته‌اند؛ کنوانسیون حقوق کودک در بند نخست ماده ۴۰، دولت‌ها را مکلف می‌کند دادرسی کودک به‌گونه‌ای طراحی شود که متناسب با سن، وضعیت و نیازهای خاص وی باشد. توجه به سن، و قابلیت بازپذیری اجتماعی اطفال مفاهیمی جرم‌شناختی - روان‌شناختی هستند و تحقق اهداف یادشده بدون گزارش‌ها و نظر تخصصی مشاوران ممکن نیست. این ماده را می‌توان بنیان نظری حضور مشاور در دادگاه‌های کودکان ارزیابی و معرفی کرد.

۱۳. فاطمه حسینی و مرضیه محمدی، «بررسی تجربه زیسته نوجوانان بزهکار در فرایند دادرسی از دیدگاه مددکاری اجتماعی»، پژوهش حقوقی کیفری، ش ۴۴ (۱۴۰۲)، ص ۲۰۲.

14. Scott, E. S, & Steinberg, L. *Rethinking Juvenile Justice*, (Cambridge: MA, Harvard University Press, 2008).

15. Shoemaker, D. J. *Theories of Delinquency: An Examination of Explanation of Delinquent Behavior*, (Oxford University Press, 2018), p. 35.

16. Henggeler, S W, & Schoenwald, S, K. "Evidence- Based Intervention for Juvenile Offenders and Juvenile Justice Policies that Support Them". *Social Policy Report*, No. 1 (2011), 3.

کنوانسیون حقوق کودک در ماده ۳ نیز به طور ضمنی به حضور مشاوران در محاکم اطفال توجه کرده است؛ به این بیان که «در تمامی اقدامات مربوط به کودکان... مصلحت عالی کودک باید در درجه اول اهمیت قرار گیرد». مصلحت عالی کودک^{۱۷}، مفهومی چندبعدی و تخصص محور است و به این ترتیب، تشخیص آن بدون ارزیابی روانی، اجتماعی و تربیتی ممکن نیست. افزون بر آن، قاضی ابزار علمی لازم را برای این تشخیص ندارد. بنابراین، مشاور با داشتن تخصص های روانی و تربیتی می تواند به قاضی کمک کند. دستورالعمل کمیته وزرای شورای اروپا در مورد عدالت کودک محور، مقرر نموده است: احکام و تصمیمات دادگاه ها باید با استناد به قانون صادر و به درستی استدلال شوند و به زبانی قابل فهم برای کودک تبیین گردند.^{۱۸} تفسیر رسمی نظریه عمومی شماره ۱۰ سال ۲۰۰۷ (General Comment No.10) کمیته حقوق کودک سازمان ملل نیز اشعار دارد: نظام دادرسی اطفال باید از متخصصان آموزش دیده در حوزه روان شناسی کودک، مددکاری اجتماعی و علوم رفتاری بهره مند باشد که درواقع اشاره صریح به نقش ارزنده مشاوران دادگاه های کودکان دارد.^{۱۹} قواعد پکن (۱۹۸۵) نیز در مقرره های ۱-۱۶ و ۱-۲۲ به روشنی بر حضور مشاوران در جلسات رسیدگی در محاکم اطفال تأکید دارد. قواعد هاوانا^{۲۰} (۱۹۹۰) و ریاض (۱۹۹۰) نیز بر نقش کنشگران غیرقضایی به این تعبیر صحنه گذاشته است: «تأکید بر ارزیابی مستمر روانی و اجتماعی اطفال و تصریح بر نقش کارشناسان و مشاوران در تصمیمات مرتبط با کودکان». با عنایت به این اسناد جهانی می توان استنباط نمود که حضور مشاور محدود به دادگاه ها نبوده، بلکه جزء یک نظام حمایتی با گستره ای فراگیر است.

در دادرسی ویژه کودکان و نوجوانان، عدم اتکای مؤثر به نظر مشاور- چنان که در حقوق ایران و به واسطه مشورتی بودن نظر وی مشاهده می شود- عملاً به معنای نادیده گرفتن داده های علمی و فروکاستن دادرسی کودک محور به فرایندی صرفاً حقوقی است. در مقابل، حقوق افغانستان با به رسمیت شناختن نقش تصمیم ساز مشاور، انطباق بیشتری با این مبانی علمی و الزامات اسناد جهانی نشان می دهد. به بیان رساتر، قانون گذار افغانستان به صورت کلی، مشابه

17. The Best Interests of the Child

18. Committee of Ministers of the Council of Europe. 2010, p. 49.

19. UN Committee on the Rights of the Child, General Comment No. 10 (2007): Childrens Rights in Juvenile Justice.6. 10. 92.

20. Rules for the Protection of Juveniles Deprived of their Liberty.

آنچه که در ماده ۲۹۸ قانون آیین دادرسی کیفری ایران آمده است (... نظر مشاور مشورتی است)، دست به تقنین نزده، بلکه به صراحت می‌گوید که قاضی مکلف به استماع و بررسی نظر مشاور است و در صورت مخالفت با نظر مشاور، ملزم به استدلال است. در قانون رسیدگی به تخلفات اطفال ۱۳۸۳ در افغانستان، شیوه نگارش مقنن به گونه‌ای است که در آن دو نکته قابلیت شناسایی دارد: رأی باید نشان دهد که نظر مشاور دیده و شنیده شده است و دلایل رد یا عدم پذیرش نظر مشاور باید صریح و مستدل بیان گردد.

۲.۲. مبانی جرم‌شناختی

از منظر جرم‌شناسی نوین، بزهکاری کودکان و نوجوانان پدیده‌ای گذرا، موقعیتی و به شدت متأثر از عوامل محیطی و اجتماعی تلقی می‌شود.^{۲۱} نظریه‌هایی مانند «برچسب‌زنی»^{۲۲} هشدار می‌دهند که ورود زودهنگام کودک به نظام کیفری رسمی و مواجهه با واکنش‌های سخت‌گیرانه، می‌تواند به تثبیت هویت بزهکارانه و افزایش احتمال تکرار جرم بینجامد. برخی مطالعات به صراحت نشان داده‌اند که رفتارهای بزهکارانه مستمر نتیجه بخش کلانی از فعالیت‌های مجرمانه در دوره کودکی است؛ عواملی چون مدت زمان مواجهه کودک و نوجوان با سامانه قضایی رسمی و شدت مجازات‌ها، در پیش‌بینی میزان تکرار تخلفات مؤثرند.^{۲۳} به همین دلیل اسناد بین‌المللی از جمله مقررات پکن و نظر تفسیری شماره ۲۴ کمیته حقوق کودک، بر ضرورت «دوری از قضایی‌سازی زائد» و استفاده از پاسخ‌های حمایتی و فردمحور تأکید دارند. دور ساختن کودکان از سامانه دادرسی کیفری می‌تواند از آن جهت بیشتر در معرض توجه قرار گیرد که آنان به دلیل نداشتن درک درست از شرایط پیرامونی، محتاج حمایت هستند.^{۲۴} در این چارچوب،

21. Farrington, D. P. (2003), "Developmental and Life-Course Criminology: Key Theoretical and Empirical issues", *Criminology*, No. 2 (2003), p. 221.

۲۲. برچسب‌زنی (Labeling Theory)، یکی از نظریه‌های مشهور جرم‌شناسی است که طرح اولیه آن به شکل رسمی، به دهه ۱۹۶۰ باز می‌گردد. این نظریه یک انتقاد یا گفتمان درون‌گروهی در بین جرم‌شناسان بود. به عقیده این گروه، برچسب‌زنی ممکن است به تقویت کج‌رفتاری و انحرافات - چه به لحاظ کمی و چه به لحاظ کیفی - منتهی گردد. برای مطالعه دقیق‌تر، نک: فرانک پی ویلیامز و ماری مک‌شین، *نظریه‌های جرم‌شناسی*، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی، (تهران: میزان، ۱۳۸۸)، ص ۱۴۷.

23. Paretta, Lawrence T. (2018), "The Impact of Public Policy Decisions on Juvenile Recidivism in the United States: A Retrospective Examination", *International Journal of Criminal Justice Sciences*, No. 13 (2018), p. 137.

۲۴. وحید نکونام، دادرسی افتراقی «اطفال بزه‌دیده در مرحله‌ی پیش‌محاکمه»، *مطالعات حقوق تطبیقی معاصر*، ش ۳۱ (۱۴۰۲)، ص ۲۵۹.

مشاور نقشی کلیدی در کاهش آثار منفی مداخله کیفری ایفا می‌کند.

مشاور دادگاه‌های اطفال به‌عنوان یک نهاد تخصصی یکی از ارکان اساسی دادرسی افتراقی و عدالت کودک‌مدار است^{۲۵}، با این توضیح که این کنشگر از طریق تحلیل شخصیت کودک، شناسایی عوامل زمینه‌ساز بزهکاری و ارائه پیشنهاد‌های اصلاحی، به قاضی کمک می‌کند تا واکنش کیفری را فردی‌سازی کرده، از صدور تصمیم‌های کلی، انتزاعی و آسیب‌زا جلوگیری شود. در فردی نمودن پاسخ‌ها، مسئله اصلی به‌رسمیت شناختن خصوصیات فردی اطفال است که نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد. در واقع، اصل فردی ساختن کیفرها، انطباق و سازش حداکثری مجازات با شخصیت کودک و نوجوان معارض با قانون را در پی داشته است. در حقوق ایران، مشورتی بودن نظر مشاور موجب شده است که این ظرفیت جرم‌شناختی به‌طور کامل بالفعل نشده، فردی‌سازی واکنش کیفری در سطح محدودی باقی بماند. در مقابل، ساختار مشارکتی دادرسی اطفال در حقوق افغانستان، امکان بهره‌گیری مؤثرتر از تحلیل‌های جرم‌شناختی را فراهم ساخته، با اهداف پیشگیرانه و اصلاح‌مدار عدالت کیفری کودکان هم‌راستا و هماهنگ‌تر است.

۳.۲. مبانی حقوق بشری و استانداردهای جهانی

حقوق بشر کودک، دولت‌ها را متعهد می‌سازد که دادرسی کیفری اطفال را بر پایه اصولی همچون مصلحت عالیّه کودک، حق شنیده شدن^{۲۶}، کرامت انسانی و تناسب واکنش با وضعیت شخصی طفل طراحی کنند. از میان این چهار مقوله، مصلحت عالیّه تفسیربردار است. در جهت روشن شدن این مفهوم باید گفت: مفهوم مصلحت عالیّه کودک در حقوق بین‌الملل از یک سو به‌عنوان اصل بنیادین و حمایت‌کننده از حقوق کودک مطرح شده، اما از سوی دیگر با چالش‌های

25. Zimring, F. E., "The Punitive necessity of Waiver". *The University of Chicago Law Review*, No. 2 (2000), p. 679.

۲۶. حق بر شنیده شدن به این معنی است که اطفال و نوجوانان بتوانند در تصمیم‌گیری‌ها و موضوعاتی که به‌نوعی با حقوق و تکالیف آنان در ارتباط است، نقش‌آفرینی و مشارکت فعال داشته باشند. مشارکت در دادرسی مصداق بارزی است که بایستی از سوی متولیان عدالت کیفری مورد توجه قرار گیرد. ماده ۱۲ کنوانسیون حقوق کودک در این مورد مقرر نموده است: کشورهای عضو این پیمان تضمین می‌نمایند کودکی که قادر به شکل دادن به عقاید خود است، باید حق ابراز این عقاید را داشته باشد و متناسب با سن و رشد فکری کودک، به وی اهمیت لازم داده شود. برای کودک فرصت‌هایی فراهم می‌شود تا بتواند در هریک از مراحل رسیدگی قضایی مربوط به خویشتن به روشی منطبق با مقررات آیین دادرسی در قوانین داخلی، ابراز عقیده کند. بنابراین در کنوانسیون حقوق کودک، ابراز عقیده برای کودک نوعی حق محسوب شده است.

نظری و عملی روبه‌رو است. این چالش‌ها شامل ابهام مفهومی، انعطاف بیش‌ازحد به قلمرو تفاسیر قضایی، تعارض با حقوق والدین و خانواده، مشکلات عملی در پیش‌بینی و اجرای معیارها و تضاد با ارزش‌های فرهنگی مختلف هستند^{۲۷}. می‌توان گفت، بازاندیشی در مفهوم مصلحت عالیۀ کودک نیازمند آن است که این اصل نه صرفاً به‌عنوان یک معیار ماهوی، بلکه بسان یک استاندارد رویه‌ای مورد دقت نظر قرار گیرد.

کنوانسیون حقوق کودک، مقررات پکن و رهنمودهای ریاض، همگی بر ضرورت تخصصی‌سازی دادرسی و مشارکت متخصصان غیرقضایی تأکید دارند. در این اسناد، دادرسی کودک صرفاً یک فرایند حقوقی نیست، بلکه پروسه‌ای حمایتی و آموزشی تلقی می‌شود که باید احساس عدالت، احترام، و امنیت را در کودک معارض با قانون تقویت کند. حضور مشاور در این چارچوب، یکی از تضمین‌های بنیادین دادرسی منصفانه محسوب می‌شود. مشاور با ایفای نقش میانجی میان کودک و نظام قضایی، امکان شنیده شدن واقعی صدای کودک را فراهم می‌سازد و از تبدیل دادرسی به تجربه‌ای آسیب‌زا جلوگیری می‌کند. از این منظر، نظر مشاور نه یک توصیه‌ی جانبی، بلکه بخشی از الزامات دادرسی منصفانه‌ی کودک‌مدار است. در تطبیق میان نظام‌ها، می‌توان گفت حقوق افغانستان با الزام قاضی به استماع و انعکاس نظر مشاور، به استانداردهای بین‌المللی حقوق کودک نزدیک‌تر است؛ درحالی که حقوق ایران، به‌واسطه‌ی غیرالزام‌آور دانستن نظر مشاور، با نوعی فاصله‌ی هنجاری از این اسناد مواجه است.

۴.۲. مبانی عدالت ترمیمی و دادرسی مشارکتی

عدالت ترمیمی، به‌ویژه در حوزه‌ی کودکان و نوجوانان، بر ترمیم آسیب‌ها، بازسازی روابط اجتماعی و بازگشت سازنده‌ی کودک به جامعه تأکید دارد^{۲۸}. در این رویکرد، جرم صرفاً نقض قانون کیفری نیست، بلکه نشانه‌ای از گسست‌های تربیتی، خانوادگی و اجتماعی است. عدالت ترمیمی پروسه‌ای است که در آن کلیه‌ی کسانی که در خصوص یک بزه خاص سهمی دارند، گرد هم آمده تا به‌طور جمعی درباره‌ی چگونگی رویارویی با آثار و پیامدهای بزه و مشکلات ناشی از آن برای

27. Kalra, P.P.K, & Mahapatra, M, (2021), "Critical Analysis of the Best Interest of Child Theory". *International Journal of Law Management and Humanities*, No. 4 (2021), p. 381.

28. Bazemore, G, & Umbreit, M. S. "Balanced and Restorative Justice (BARJ)": *Program Summary*, (1995).



آینده تصمیم گرفته، راه‌حلی بیابند.^{۳۹} در عدالت ترمیمی بر اختیار، تدابیر تربیتی و اصل فرصت تأکید می‌گردد؛ چراکه اولاً کودک قدرت تشخیص بزرگسال را نداشته، متوجه شدت اعمالش نیست و علاوه بر آن آسان‌تر از بزرگسال قابل اصلاح و تربیت است.^{۴۰} ثانیاً بزهکاری اطفال دو ویژگی بارز دارد، اتفاقی یا تصادفی بودن و سادگی^{۴۱}؛ پس تأمین امنیت در حوزه کودکانه لزوماً نباید در چارچوب تدابیر رسمی، خشک و انتزاعی کیفری - قضایی تعریف شود، بلکه مطلوب است با عناصری بسان شفقت، رحم و اصلاح‌پذیری عجین گردد تا دادرسی جنبه ترمیمی - تربیتی پیدا کند. عدالت ترمیمی این قابلیت و انعطاف را دارد تا فراتر از ترازوی تنبیه، به درمان و بازسازی کودک ناقض قانون از رهگذر گفتگو، مسئولیت‌پذیری و بازسازی روابط نایل آید.

سازمان ملل متحد که یکی از نهادهای اثرگذار و الهام‌بخش سیاست جنایی در ابعاد جهانی است، در سال ۲۰۰۲، قطعنامه اصول بنیادین استفاده از برنامه‌های ترمیمی در امور جزایی را به تصویب رساند^{۴۲}، که در آن بر استفاده از اقدامات ترمیمی در برخورد با اطفال معارض با قانون به صورت جدی تأکید شده است. سایر اسناد با گستره جهانی از جمله مقررات پکن و رهنمودهای ریاض نیز بر سازش، میانجی‌گری و استفاده از برنامه‌های حمایتی در برخورد با کودکان ناقض قوانین، تأکید کرده‌اند. در این بین، میانجی‌گری کیفری یکی از هدفمندترین و مؤثرترین روش‌ها برای الگوی قضازدایی به‌شمار می‌رود. کنوانسیون حقوق کودک، مقررات پکن و رهنمودهای ریاض، قضازدایی را نه یک گزینه فرعی، بلکه راهبرد اصلی عدالت کودکان و نوجوانان می‌دانند.^{۴۳} در ستایش از قضازدایی گفته شده است: «همه چیز را به حرکت وامی‌دارد مگر سنگ‌ها را»^{۴۴}. در این الگو از ورود کودک به فرایند کیفری امتناع می‌شود و موضوع از مسیر نهادهای اجتماعی و برنامه‌های اصلاحی حل‌وفصل می‌گردد.

۳۹. حسین غلامی، عدالت ترمیمی، (تهران: سمت، ۱۳۹۸)، ص ۹.

۴۰. گاستون استفانی، ژرژ لواسور و برنار بولوک، حقوق جزای عمومی، ج ۱، ترجمه حسن دادبان، (تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۳)، ص ۵۳۹.

۴۱. علی نجفی‌توانا، نابهنجاری و بزهکاری اطفال و نوجوانان از منظر جرم‌شناسی و مقررات داخلی و اسناد بین‌المللی، (تهران: راه تربیت، ۱۳۸۲)، ص ۱۶۸.

۴۲. زهر هوارد، کتاب کوچک عدالت ترمیمی، ترجمه حسین غلامی، (تهران: مجد، ۱۳۹۰)، ص ۱۲۰.

33. CRC, Art 40-3, Beijing Rules, Rule11 and Riyadh Guidelines. Para 58.

34. Waldman, Ellen "Healing Hearts or Righting Wrongs, Mediation on the Goals of Restorative Justice", *Hamlin Journal of Public Law and Policy*, No. 25 (2004), p. 355.

کودکان در ابتدای مسیر زندگانی هستند و در خصوص آنها نباید از همان ابتدا دست به اعمال تنبیهی و غیرعلمی بزنیم؛ شایسته است آنان را مورد حمایت قرار دهیم و توانمند سازیم. برای مثال، نوجوانانی که از برنامه‌های بازپرورانه و حمایتی برخوردار نشده‌اند، با نرخ تکرار جرم تا ۸۰ درصد مواجه بوده‌اند؛ درحالی که این نرخ در صورت بهره‌گیری از مداخلات حمایتی/ تربیتی به کمتر از ۱۰ درصد کاهش یافته است.^{۳۵} پس مطالعات علمی نیز حمایت از طفل و توانمند ساختن آنان را تأیید می‌کند. مشاور در مدل عدالت ترمیمی، نقشی فراتر از مشورت‌دهنده دارد و به‌عنوان تسهیل‌گر فرایند ترمیم، میان کودک، خانواده، بزه‌دیده و نهادهای حمایتی ارتباط برقرار می‌کند. تحقق این نقش، مستلزم آن است که نظر مشاور در فرایند تصمیم‌گیری قضایی دارای وزن و اثر حقوقی واقعی باشد. در این زمینه، ساختار مشارکتی دادرسی اطفال در حقوق افغانستان نمونه‌ای نزدیک‌تر به الگوی عدالت ترمیمی است؛ درحالی که حقوق ایران همچنان در چارچوب دادرسی قاضی‌محور و واکنش‌مدار باقی مانده است.

مجموع مبانی روان‌شناختی، جرم‌شناختی، حقوق بشری و عدالت ترمیمی نشان می‌دهد که حضور مشاور در دادرسی کیفری اطفال و نوجوانان ضرورتی نظری و عملی است و نه امری تشریفاتی. تطبیق این مبانی با نظام‌های حقوقی ایران و افغانستان آشکار می‌سازد که تفاوت اصلی، نه در پیش‌بینی نهاد مشاور، بلکه در اثر حقوقی نظر وی نهفته است. هرچه جایگاه مشاور به استانداردهای اسناد بین‌المللی نزدیک‌تر باشد، امکان تحقق دادرسی منصفانه، مشارکتی و کودک‌مدار افزایش می‌یابد؛ امری که پژوهش حاضر در ادامه با تحلیل تطبیقی ساختارهای حقوقی دو کشور، به‌طور تفصیلی این مهم را واکاوی می‌نماید.

۳. جایگاه مشاور در دادرسی کیفری اطفال و نوجوانان در حقوق ایران

قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ را می‌توان نقطه عطفی در مسیر افتراقی‌سازی دادرسی کیفری اطفال و نوجوانان در نظام حقوقی ایران دانست؛ افتراقی شدن ناظر به تشتت، تفرق و جزیره‌ای شدن آیین دادرسی است.^{۳۶} قانون‌گذار ایران به دلیل شخصیت منحصر به فرد کودکان،

35. Mathys, Cecile "Effective Components of Interventions in Juvenile Justice Facilities: How to Take Care of Delinquent Youths"? *Children and Youth Services Review*, No. 73 (2016), p. 319

۳۶. مصطفی پاک‌نیت، *افتراقی شدن دادرسی کیفری*، (تهران: میزان، ۱۳۹۶)، ص ۲۳.

آیین دادرسی متمایزی را پیش‌بینی نمود که از رهگذر آن نهادهایی همچون دادگاه ویژه اطفال، دادرسا و پلیس تخصصی، و نیز الزام به تشکیل پرونده شخصیت، بروز و ظهور یافت؛ با این آرمان غایی، ضروری است دادرسی کودکان و نوجوانان از الگوی کلاسیک و قاضی‌محور فاصله گرفته، به سوی دادرسی تخصصی و حمایتی رهسپار شود. در همین راستا، پیش‌بینی حضور مشاور در دادگاه اطفال و نوجوانان را می‌توان یکی از مهم‌ترین نوآوری‌های قانون جدید تلقی کرد؛ نوآوری‌ای که در ظاهر هم‌راستا با مبانی علمی دادرسی کودک‌مدار و استانداردهای بین‌المللی حقوق کودک است. فلسفه حضور مشاور در محاکم و ایجاد آرامش در محیط دادگاه از نظر روان‌شناختی و ویژگی‌های رفتاری و اخلاقی کودکان، برای اتخاذ تصمیم صحیح در مورد آنان است.^{۳۷} افزون بر این مورد، می‌توان گفت: مشاور با غنی نمودن مندرجات پرونده شخصیت و تکمیل دقیق آن، نوعی نقشه‌برداری انسانی را در اختیار قاضی قرار می‌دهد، و این رویکرد حیاتی از برای آن است که فرایند دادرسی نه فقط رفتار کودک بی‌پناه را ببیند، بلکه انگیزه اصلی وی را از پس رفتار او دریابد.

مشاور این ظرفیت را دارد که به تصمیم قاضی جهت بدهد؛ تصمیمی که می‌تواند تربیتی، حمایتی، درمانی، مشاوره‌ای، مراقبتی و محدودکننده آزادی باشد و آینده کودک معارض با قانون را رقم بزند. مطابق ماده ۲۹۸ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، دادگاه کودکان و نوجوانان با حضور یک یا چند مشاور تشکیل می‌شود و مشاوران مکلف‌اند نظر کارشناسی خود را در خصوص شخصیت، وضعیت روانی، خانوادگی و اجتماعی کودک ارائه دهند. قانون‌گذار در ادامه، تصریح می‌کند که نظر مشاور برای قاضی مشورتی بوده، دادگاه الزامی به تبعیت از آن ندارد. این تصریح قانونی، اگرچه در نگاه نخست با اصل استقلال قاضی توجیه می‌شود، اما از منظر دادرسی کودک‌مدار چالش‌هایی جدی را به دنبال خواهد داشت.

نخستین چالش، تضعیف کارکرد پرونده شخصیت است؛ پرونده‌ای که جدا از پرونده اتهامی مربوط به رفتار مجرمانه بوده، حاوی اطلاعاتی درباره شخصیت مرتکب این رفتار است^{۳۸} و از دستاوردهای جرم‌شناسی نوین در حقوق کیفری به‌شمار می‌آید و به‌سازی اجتماعی بزهکار را

۳۷. برهان خاطری، *فرآیند دادرسی اطفال و نوجوانان بزهکار در رویکرد جدید قانون‌گذاری*، (تهران: خرسندی، ۱۳۹۵)، ص ۷۳.

۳۸. علی خالقی، *آیین دادرسی کیفری*، ج ۱، (تهران: شهردانش، ۴۷، ۱۴۰۲)، ص ۲۷۶.

دنبال می‌کند.^{۳۹} پرونده شخصیت حاوی اظهار نظر متخصصان روان‌شناسی، روان‌پزشکی، روان‌کاوی و مددکاری اجتماعی پیرامون شخصیت بزهکار است تا متولیان عدالت کیفری از طریق محتویاتش اقدام به تطبیق مجازات با شخصیت بزهکار نمایند.^{۴۰} پرونده شخصیت، بنابر فلسفه وجودی خود، باید مبنای اصلی فردی‌سازی واکنش کیفری و تصمیم قضایی قرار گیرد. زمانی که نظر مشاور- که اصلی‌ترین عنصر تفسیرکننده داده‌های پرونده شخصیت است- فاقد اثر الزام‌آور باشد، پرونده شخصیت عملاً به سندی تشریفاتی تقلیل می‌یابد.

از منظر عدالت کودک‌مدار، بی‌توجهی یا نادیده گرفتن نظر مشاور به معنای نادیده گرفتن تفاوت‌های فردی کودک و ترجیح تحلیل حقوقی انتزاعی بر شناخت عینی است. مشاور در پرتو پرونده شخصیت و داده‌های علمی، لایه‌های ناپیدای زندگی، رشد و نیازهای کودکان را برجسته می‌سازد و همین رویداد می‌تواند واکنش کیفری را از یک نسخه یک‌شکل و مکانیکی، به تصمیمی فردمحور و متناسب با شرایط روحی و زیستی آنان مبدل سازد. در مقوله فردی نمودن پاسخ‌های کیفری، مسئله اصلی به رسمیت شناختن ویژگی‌های فردی اشخاص است و یکی از همین خصوصیات توجه به سن و سال می‌باشد. تعیین پاسخ از سوی نظام عدالت کیفری باید متناسب با افزایش سن، وسعت درک موضوعات اخلاقی، اجتماعی و رشد توانایی‌های شناختی کودک باشد.^{۴۱} بنابراین، هدف، غایت و پیامد فردی‌سازی را می‌توان در ارائه پاسخ‌های متناسب و متجانس با شخصیت کودک ناقض قانون جستجو نمود.

از رهگذر تضعیف، محدود ساختن و یا نادیده گرفتن پرونده شخصیت، قاضی می‌تواند بدون نیاز به استدلال یا توجیه حقوقی، از داده‌های علمی موجود در این سند کارآمد عدول کند؛ امری که با مبانی روان‌شناختی و جرم‌شناختی دادرسی کودکان و نوجوانان در تعارض آشکار قرار دارد. دقت شود مشاور یکی از کلیدی‌ترین بازیگران دادرسی کیفری کودکان است و جایگاه وی در تدوین، تحلیل و کاربرست پرونده شخصیت، نقشی اساسی در تحقق عدالت کودک‌مدار دارد؛

۳۹. لیلا عاکفی، امیر پاک‌نهاد و امیر ایروانیان، «ضرورت تشکیل پرونده شخصیت در دادرسی اطفال و نوجوانان بزهکار از دیدگاه زنان کارشناس»، زن و جامعه، ش ۴ (۱۳۹۹)، ص ۱۱۸.

۴۰. راضیه سبزه‌علی، محمود اشرفی و مسعود حیدری، «آثار پرونده شخصیت در حقوق کیفری ایران»، حقوقی دادگستری، ش ۱۰۴ (۱۳۹۷)، ص ۶۷.

41. Dunkel, F. (2014), "Juvenile Justice Systems in Europe-Reform Developments between Justice", *Welfare and Punitiveness Criminological*, No. 1 (2014), p. 31.

چیزی که بیشتر در پیدایش پرونده شخصیت سهم داشته، لزوم ارتباط دوسویه و هماهنگ مابین آیین دادرسی کیفری و سایر شعب علوم جنایی و حقوقی بوده که تأثیر شگرفی در پیدایش این پرونده داشته است. جرم‌شناسی با رویگردانی و تغییر تمرکز از بزه به فاعل بزه و با به‌میان انداختن جرم‌شناسی اثباتی، پای پرونده شخصیت را به وادی آیین دادرسی کیفری باز نموده است. می‌توان با قطعیت، پرونده شخصیت را یکی از بنیادی‌ترین ابزارهای تحقق دادرسی منصفانه در نظام عدالت کیفری کودکان و نوجوانان ناقض قوانین، محسوب نمود.

دومین چالش، استمرار الگوی قاضی‌محور در دادرسی کودکان است. هرچند قانون آیین دادرسی کیفری ایران ۱۳۹۲، از حیث ساختاری به سمت دادرسی مشارکتی حرکت کرده، اما مشورتی بودن نظر مشاور سبب شده است که نقش تصمیم‌ساز همچنان به‌طور انحصاری در اختیار قاضی دادگاه اطفال باقی بماند. این امر با مبانی عدالت مشارکتی^{۴۲} ناسازگار است (عدالت مشارکتی به معنای مشارکت مستقیم افرادی است که در جریان رسیدگی و در جلسات محاکمه بیشترین تأثیر را از تصمیم حقوقی و قضایی می‌پذیرند)، مبانی عدالت مشارکتی در دادگاه‌های اطفال از حقوق بشر بین‌المللی، به‌ویژه ماده ۱۲ کنوانسیون حقوق کودک، قابل استنباط است؛ این ماده اشعار می‌دارد: «کودک حق دارد در هر موضوعی که او را تحت تأثیر قرار می‌دهد، دیدگاه خویش را آزادانه ابراز کند».

عدالت مشارکتی ناظر به کودکان در پرتو حضور و کنشگری خودِ طفل، وکیل، مشاور-مساعد حقوقی، اهل خبره و مددکاران اجتماعی قابل تصور است. بدون سازوکارهای حمایتی همچون فعالیت پویای مشاوران، وکلا و مددکاران حوزه کودک و حتی روش‌های داوری اجتماع‌محور، عملاً عدالت مشارکتی در سطح نظری متوقف خواهد شد^{۴۳}. کنوانسیون حقوق کودک و مقررات پکن بر ضرورت بهره‌گیری مؤثر از متخصصان غیرقضایی و ادغام دانش آنها در فرایند تصمیم‌گیری تأکید دارند. تأکیدی که فراتر از حضور شکلی مشاور بوده، ناظر بر اثر واقعی «نظر تخصصی» در رأی قاضی است. از منظر حقوق بشری، غیرالزام‌آور بودن نظر مشاور می‌تواند به تضعیف اصل منافع عالیۀ کودک منجر شود. تصمیم قضایی‌ای که بدون توجه مؤثر به

42. Participatory Justice

43. Rap, Stephanie S. E. "A Childrens Rights, Perspective on the Participation of Juvenile Defendants in the Youth Court", *International Journal of Childrens Rights*, No. 24 (2016), p. 93.

وضعیت روانی، خانوادگی و اجتماعی طفل اتخاذ شود، هرچند از نظر شکلی قانونی باشد، از حیث ماهوی ممکن است با منافع عالیۀ کودک تعارض داشته باشد. اسناد بین‌المللی، به‌ویژه نظر تفسیری شماره ۱۴ و ۲۴ کمیته حقوق کودک^{۴۴}، دولت‌ها را مکلف می‌سازد که منافع عالیۀ کودک را به صورت واقعی و قابل احراز در تصمیمات قضایی لحاظ نمایند. در حقوق ایران، عدم الزام قاضی به تبعیت یا حتی استدلال در ردّ نظر مشاور، این امکان را فراهم می‌آورد که منافع عالیۀ کودک در سطحی انتزاعی و غیرقابل ارزیابی باقی بماند.

چالش سوم، نداشتن الزام به انعکاس نظر مشاور در رأی دادگاه است. قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ قاضی را مکلف نکرده است که در صورت عدم تبعیت از نظر مشاور دلایل خود را به‌طور مستند بیان کند. این خلأ تقنینی، شفافیت فرایند تصمیم‌گیری را کاهش داده، نظارت مؤثر بر رعایت اصول دادرسی کودک‌مدار را دشوار می‌سازد. درحالی که در دادرسی بزرگسالان، دادگاه مکلف به استدلال در ردّ نظر کارشناس است، در دادرسی کودکان - که به مراتب حساس‌تر است - چنین الزامی در خصوص نظر مشاور دادگاه کودکان پیش‌بینی نشده است؛ امری که از منظر حمایتی قابل تأمل و نقد جدی است. در مجموع می‌توان گفت که حقوق ایران با وجود گام‌های مثبت در پیش‌بینی نهاد مشاور، در سطح کارکردی با نوعی شکاف میان قانون و هدف مواجه است. قانون‌گذار از یک سو، بر ضرورت تخصص‌گرایی و حمایت از کودک تأکید دارد و از سوی دیگر، با مشورتی دانستن نظر مشاور امکان تحقق عملی این اهداف را محدود می‌سازد. این وضعیت، دادرسی کیفری کودکان و نوجوانان را در وضعیتی بینابینی قرار داده است؛ نه کاملاً قاضی‌محور به سبک کلاسیک، و نه به‌طور کامل مشارکتی و کودک‌محور مطابق با استانداردهای جهانی.

۴. جایگاه مشاور در دادرسی کیفری اطفال و نوجوانان در حقوق افغانستان

نظام عدالت کیفری کودکان در حقوق افغانستان، با تصویب قانون رسیدگی به تخلفات اطفال ۱۳۸۳، رویکردی متفاوت با بسیاری از نظام‌های حقوقی منطقه درپیش گرفته است.^{۴۵} این قانون با تأکید بر حمایت از کودک، اصلاح رفتار و پیشگیری از تکرار تخلف، ساختاری نسبتاً مشارکتی

44. CRC/C/GC/24, 2019, Para 7.

۴۵. قانون رسیدگی به تخلفات اطفال مصوب ۱۳۸۳، افغانستان.

برای رسیدگی به تخلفات اطفال ایجاد کرده است.^{۴۶} برخلاف الگوی غالب در حقوق ایران که نقش مشاور در سطح مشورتی-ارشادی باقی مانده است و درواقع نظر مشاوران برای قاضی دادگاه اطفال جنبه مشورتی دارد^{۴۷}، مقنن افغانستان از همان ابتدا جایگاه مشاور و سایر کنشگران غیرقضایی را در فرایند تصمیم‌گیری قضایی برجسته کرده و به آنها نقشی فعال و مؤثر بخشیده است. مطابق مواد قانون «رسیدگی به تخلفات اطفال»، رسیدگی به اتهامات کودکان در محاکم اختصاصی صورت می‌گیرد و قاضی پیش از اتخاذ تصمیم، مکلف به جلب نظر مشاور، مساعد حقوقی و اهل خبره است (بند نخست ماده ۳۳ قانون رسیدگی به تخلفات اطفال اشعار می‌دارد: «قاضی محکمه‌ی اختصاصی اطفال بعد از استماع اظهارات و استدلال دادستان، نظریات اهل خبره و مساعد حقوقی حق صدور رأی دارد»). این اشخاص با بررسی وضعیت روانی، خانوادگی، اجتماعی و تربیتی کودک، ارزیابی جامعی از شخصیت وی ارائه می‌دهند که مبنای تصمیم دادگاه قرار می‌گیرد. در این ساختار، نظر مشاور صرفاً توصیه‌ای جانبی تلقی نمی‌شود، بلکه بخشی از فرایند رسمی تصمیم‌سازی قضایی است که دادگاه نمی‌تواند بدون توجه به آن رأی صادر کند.

یکی از ویژگی‌های برجسته حقوق افغانستان، الزام قاضی به استماع و ملاحظه نظر مشاور پیش از صدور رأی است. این الزام اگرچه به معنای سلب کامل اختیار قاضی نیست، اما مانع از نادیده گرفتن داده‌های تخصصی می‌شود و فرایند تصمیم‌گیری را از حالت فردمحور خارج می‌سازد. در عمل، این ساختار سبب می‌شود که رأی دادگاه حاصل تعامل میان دانش حقوقی و تحلیل‌های روان‌شناختی و اجتماعی باشد؛ امری که با مبانی دادرسی کودک‌مدار و الزامات اسناد بین‌المللی حقوق کودک همخوانی قابل توجه دارد.^{۴۸} از منظر کارکردی، جایگاه مشاور در حقوق افغانستان نقش تعیین‌کننده‌ای در فردی‌سازی واکنش کیفری ایفا می‌نماید. گزارش‌های مشاوران و خبرگان به دادگاه امکان می‌دهد که به‌جای تمرکز صرف بر وصف مجرمانه فعل، به علل زمینه‌ساز تخلف، ظرفیت اصلاح‌پذیری کودک و مناسب‌ترین تدابیر حمایتی و تربیتی توجه نماید. این رویکرد، با اهداف پیشگیرانه و اصلاح‌مدار عدالت کیفری اطفال همسو است و خطر

۴۶. عبدالشکور احمدی، عدالت کیفری اطفال در حقوق افغانستان، (کابل: انتشارات دانش، ۱۳۹۴)، ص ۱۱۲.

۴۷. امید شهبازی و حسن باوی، آیین دادرسی کیفری ویژه اطفال و نوجوانان، (تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه، ۱۳۹۸)، ص ۱۸۳.

48. United Nations Standard Minimum Rules for the Administration of Juvenile Justice. (Beijing Rules), 1985, Rules 5 & 16.

برچسب‌زنی و طرد اجتماعی کودک را به حداقل می‌رساند. همچنین، ساختار مشارکتی دادرسی اطفال در حقوق افغانستان، به تحقق عملی این اصل (منافع عالی‌ه کودک) کمک می‌کند. در این نظام، منافع کودک نه یک مفهوم انتزاعی، بلکه معیاری عملی برای ارزیابی تصمیم قضایی است که از خلال نظر مشاور و سایر متخصصان تبلور می‌یابد. این وضعیت با رویکرد اسناد بین‌المللی، به‌ویژه کنوانسیون حقوق کودک و مقررات پکن که بر تصمیم‌گیری مبتنی بر ارزیابی جامع وضعیت کودک تأکید دارند، انطباق بالایی دارد.

در مقایسه با حقوق ایران، می‌توان گفت که حقوق افغانستان از حیث طراحی نهادی به الگوی دادرسی مشارکتی نزدیک‌تر شده است. هرچند این نظام نیز ممکن است در مرحله اجرا با چالش‌هایی مواجه باشد، اما از منظر تقنینی، جایگاه مشاور به‌گونه‌ای تعریف شده است که امکان ایفای نقش واقعی و اثرگذار در فرایند تصمیم‌گیری قضایی را فراهم می‌آورد. همین تفاوت ساختاری است که حقوق افغانستان را به نمونه‌ای قابل‌توجه برای تحلیل تطبیقی و ارزیابی کارآمدی نهاد مشاور در دادرسی کیفری اطفال تبدیل می‌کند.

۵. جایگاه حقوقی و اثر نظر مشاور در حقوق ایران و افغانستان

تحلیل تطبیقی جایگاه مشاور در دادرسی کیفری اطفال و نوجوانان مستلزم فراتر رفتن از مقایسه صرف نصوص قانونی و تمرکز بر کارکرد واقعی این نهاد در فرایند تصمیم‌سازی قضایی است. از این منظر، پرسش اصلی آن است که هریک از نظام‌های حقوقی ایران و افغانستان تا چه اندازه توانسته‌اند نقش مشاور را به‌گونه‌ای سامان دهند که با استانداردهای جهانی حقوق کودک، به‌ویژه اصول مندرج در کنوانسیون حقوق کودک، مقررات پکن و رهنمودهای ریاض، همخوانی و انطباق داشته باشد.

۱.۵. هدف دادرسی کیفری اطفال و نقش مشاور

در اسناد بین‌المللی حقوق کودک، هدف اصلی دادرسی کیفری اطفال، نه تنبیه، بلکه اصلاح، بازاجتماعی‌سازی و پیشگیری از تکرار بزهکاری عنوان شده است. ماده ۴۰ کنوانسیون حقوق کودک دولت‌ها را مکلف می‌سازد که دادرسی کودک به‌گونه‌ای طراحی شود که شأن انسانی، نیازهای رشدی و ظرفیت اصلاح‌پذیری وی مورد توجه قرار گیرد. در همین راستا، مقررات پکن



بر استفاده از متخصصان غیرقضایی برای دستیابی به تصمیم‌هایی متناسب با شخصیت کودک تأکید می‌کند. در حقوق ایران، هرچند قانون‌گذار در سطح اهداف اعلامی، به اصلاح و حمایت از کودک توجه نشان داده است، اما مشورتی بودن نظر مشاور، تحقق عملی این اهداف را با تردید مواجه می‌سازد، یکی از نویسندگان معتقد است: از آنجا که نظر مشاوران برای قاضی دادگاه اطفال جنبه مشورتی دارد، این نگرانی محتمل است که در عمل قضات توجه چندانی به نظریات و پیشنهادهای آنها نکنند^{۴۹}، در چنین فضایی، تصمیم قضایی همچنان می‌تواند بدون توجه مؤثر به تحلیل‌های تخصصی مشاوران اتخاذ شود و هدف اصلاحی دادرسی در عمل تحت الشعاع ملاحظات شکلی و کیفری قرار گیرد. در واقع، ساختار حقوقی اجازه نمی‌دهد تخصص‌گرایی به تصمیم‌سازی مؤثر منتهی شود؛ به‌خصوص ماده ۲۹۸ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲. نتیجتاً در حقوق ایران، داده‌های علمی حاصل از ارزیابی شخصیت کودک و تشکیل پرونده شخصیت، در بسیاری موارد صرفاً جنبه توصیفی پیدا می‌کند و به عنصر تعیین‌کننده در تصمیم قضایی تبدیل نمی‌شود. این رویه، دادرسی اطفال را در چارچوب الگوی قاضی‌محور و حقوقی محض حفظ کرده، مانع از تحقق دادرسی مشارکتی، انعطاف‌پذیر و کودک‌مدار می‌شود. در مقابل، حقوق افغانستان با الزام قاضی به ملاحظه نظر مشاور، هدف اصلاح‌مدار دادرسی را به‌صورت عملی در فرایند تصمیم‌گیری ادغام کرده است و از این حیث، به استانداردهای جهانی نزدیک‌تر به‌نظر می‌رسد.

۲.۵. ساختار نهادی و فرایندی دادرسی

از منظر ساختار نهادی، اصول بین‌المللی بر دادرسی مشارکتی و چندتخصصی تأکید دارد. حضور صرف مشاور در کنار قاضی، بدون ایفای نقش مؤثر در فرایند تصمیم‌سازی، با فلسفه این اسناد سازگار نیست. آنچه مورد نظر استانداردهای جهانی است، ادغام دانش تخصصی در رأی قضایی است، نه صرف حضور شکلی متخصصان. در حقوق ایران، ساختار دادرسی کودکان به صورت ترکیبی از عناصر افتراقی و الگوی کلاسیک طراحی شده است. پیش‌بینی دادگاه ویژه، مشاور و تخصصی کردن فرایند رسیدگی در دادگاه‌های اطفال گامی مثبت به‌شمار می‌آید^{۵۰}، اما

۴۹. عباس حق‌پناهان، *قانون آیین دادرسی کیفری در نظم حقوقی نوین*، (تهران: جنگل جاودانه، ۱۳۹۴)، ص ۱۵۴ و ۲۰۶.

۵۰. غلامحسین الهام و مریم منوچهری، «تخصصی شدن رسیدگی در دادگاه‌های اطفال در ایران و ایتالیا»، *مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی*، ش ۱ (۱۳۹۳)، ص ۴۵.

عدم الزام به تبعیت یا استدلال در ردّ نظر مشاور، ساختار مشارکتی دادرسی را ناقص ساخته است. ماده ۲۹۸ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ ایران، به صراحت نظر مشاور را مشورتی اعلام می‌نماید. این وضعیت رو به نقصان موجب شده است، علی‌رغم برخورداری مشاور از تخصص علمی، نقش وی در پروسه تصمیم‌سازی قضایی به شدت محدود و خنثی جلوه نماید. در چنین موقعیتی در صورت مخالفت قاضی با نظر مشاور، الزام قانونی به تبعیت وجود ندارد، اما از منظر دادرسی منصفانه، چنین رویکردی اهمیت دارد. افزون بر آن، رأیی که بدون توجه به نظر مشاور صادر شود، غیرقانونی نیست، اما می‌تواند ضد غایت قانون و همچنین عدالت کیفری کودک‌مدار باشد. به عبارت دیگر، قضیه عدالت کیفری کودکان و نوجوانان، فقط انطباق با قواعد رسیدگی نیست، بلکه تحقق اهداف خاص این نظام است؛ اهدافی خطیر همچون اصلاح و تربیت، رعایت شرایط روانی و اجتماعی کودک و جلوگیری از تکرار بزه یا تخلفات از سوی وی، ابزار اصلی دادگاه برای درک شرایط خاص روانی و تربیتی طفل معارض با قانون است.

در ایران، مشاور دادگاه‌های اطفال، بیشتر نقش یک «ناظر علمی» را ایفا می‌کند تا یک کنشگر مؤثر در تصمیم‌سازی. در دادرسی اطفال و نوجوانان، مسئله توجه به منافع و مصالح آنان بیش از پیش باید در قانون دقت قرار گیرد تا شاهد صدور آرای بی‌بازرسی و انصاف را برای آنان به ارمغان آورد. تحقق دادرسی منصفانه برای کودکان مستلزم به‌کارگیری سازوکارهای مشارکتی و چندبعدی است^{۵۱}. به عبارت دیگر، عدالت دوستدار کودک یک پروژه مشارکتی است که بدون سازوکارهای فراگیر و چندوجهی، تحقق کامل حق دادرسی منصفانه را برای کودکان دشوار ساخته، حتی می‌تواند دست‌نیافتنی باشد.

کنشگری فعال مشاور در جلسه دادرسی، جلوه‌گاه گذار از دادرسی سنتی و قاضی‌محور^{۵۲} به سوی دادرسی نوین، مشارکتی و تخصصی است، زیرا این نقش موجب می‌شود که تصمیم‌گیری قضایی بر مبنای مجموعه‌ای از اطلاعات تخصصی (روانشناختی، تربیتی و اجتماعی) شکل گیرد؛ از جمله تغییر تمرکز از تنبیه صرف به حمایت، تحقق توانمندسازی و بازگشت کودکان به جامعه، تبدیل محکمه از تصمیم‌گیرنده منفرد به «نظام تصمیم‌گیری چندجانبه»، و از همه مهم‌تر،

51. Rap, Stephanie "A Childrens Rights Perspective on the Participation of Juvenile Defendants in the Youth Court", *International Journal of Childrens Rights*, No. 24 (2016), p. 97.

52. Traditional Judge-Centred Model of Adjudication

تضمین بیشتر غایت‌های عدالت کیفری کودکان^{۵۳}. در پرتو دستیابی به چنین اهدافی، حقوق افغانستان ساختاری را برگزیده است که در آن، نظر مشاور-مساعد حقوقی و اهل خبره به‌عنوان بخشی از فرایند رسمی رسیدگی تلقی می‌شود. این ساختار، امکان شکل‌گیری گفت‌وگوی نهادی میان قاضی و متخصصان را فراهم می‌آورد و تصمیم‌قضایی را از حالت فردمحور خارج می‌سازد. حضور خبرگان در دادگاه‌ها امری نیکو به‌شمار می‌آید و از لغزش‌ها و ناتوانی‌های احتمالی قضات جلوگیری می‌کند^{۵۴}. چنین رویکردی، با توصیه‌های مقررات پکن و رهنمودهای ریاض درباره مشارکت نهادهای حمایتی و تخصصی در دادرسی کودک هم‌راستا است.

۳.۵. اثر حقوقی نظر مشاور

مهم‌ترین محور تمایز میان دو نظام حقوقی، اثر حقوقی نظر مشاور است. اگرچه در اسناد بین‌المللی به‌صراحت از «الزام‌آور بودن» نظر مشاور سخن به‌میان نیامده، اما تأکید مکرر بر ضرورت توجه مؤثر به داده‌های تخصصی، به‌طور ضمنی مستلزم اعطای وزن حقوقی واقعی به این نظرها است. در واقع، تصمیمی که بدون استدلال، از نظر متخصصان عدول کند، با معیارهای دادرسی منصفانه کودک‌مدار سازگار نیست. مشروعیت رأی قضایی در دادرسی کودکان و نوجوانان، صرفاً از انطباق با نص قانون حاصل نمی‌شود، بلکه تا حد زیادی به میزان اتکای آن بر داده‌های علمی و رعایت اصول عدالت کودک‌مدار وابسته است^{۵۵}. کمیته حقوق کودک به‌صراحت مشروعیت تصمیم را وابسته به Scientific Multidisciplinary Assessment می‌داند؛ یعنی ارزیابی علمی مبتنی بر رویکرد میان‌رشته‌ای. به عبارت رساتر، تصمیم‌گیری قضایی درباره کودک صرفاً بر مبنای تحلیل حقوقی یا تشخیص فردی قاضی انجام نشود، بلکه باید بر پایه داده‌های علمی معتبر که از سوی متخصصان رشته‌های مختلف تولید شده‌اند، شکل بگیرد^{۵۶}. با این حال، در مقام عمل در دادگاه‌های اطفال، نظر مشاور فاقد اثر الزام‌آور معرفی می‌شود و قاضی مکلف به استدلال در رد آن نیست. این وضعیت، نه‌تنها کارکرد مشاور را تضعیف می‌کند،

53. Peters, C. M. (2011), "Social Work and Juvenile Probation: Historical Tensions and Contemporary Convergences", *Social Work*, No. 56 (2011), p 355.

۵۴. نورمحمد صبری، هیات منصفه/ مطالعه تطبیقی، (تهران: میزان، ۱۳۸۴)، ص ۴۰.

55. Committee on the Rights of the Child, General Comment No. 24 (2019), on Childrens Rights in the Child Justice System.

56. Heilbrun, K. S; Sevin Goldstein, N. E, & Redding, R. E. (Eds)., *Juvenile Delinquency: Prevention, Assessment, and Intervention*. New York: Oxford University Press. (2005), p. 221.

بلکه امکان ارزیابی میزان رعایت منافع عالیه کودک را نیز کاهش می‌دهد.

در نظام عدالت کودکان، مشروعیت رأی زمانی بالا رفته، به معیار انصاف نزدیک می‌شود که اولاً کودک به قدر فهم و ظرفیتش پاسخ دریافت کند و نه به اندازه فهم فردی بزرگسال. ثانیاً رأی نباید فقط ابزار واکنش باشد، بلکه باید به مثابه پلی باشد برای رشد و بازگشت کودک به زندگی سالم، و این پل در پرتو دقت، انصاف و انسانیت ساخته می‌شود. باید توجه داشت که یکی از آسیب‌های دادرسی سنتی، یک‌نواختی واکنش‌ها بوده است.^{۵۷} اینک مشاور این یک‌نواختی را درهم می‌شکند و قاضی می‌تواند نشان دهد که رأی صادرشده ساختگی و کلی نیست، بلکه خاص و یگانه است. مشاور با ملاحظات و مطالعات غیرحقوقی (روان‌شناسی، علوم تربیتی و...)، رأی را از یک تصمیم‌گذاری ذهنی و خشک به تجربه‌ای عقلانی، انصاف‌مدار و قابل‌توجیه تبدیل می‌کند. با عنایت به آنچه که در مورد اثر حقوقی نظر مشاور در حقوق ایران بیان شد، در نقطه مقابل، حقوق افغانستان با الزام به استماع و لحاظ نظر مشاور، به این نهاد وزن حقوقی بیشتری بخشیده و فرایند تصمیم‌گیری را شفاف‌تر و قابل ارزیابی‌تر ساخته است. مقنن افغانستان به این نتیجه رسیده که مشاور یکی از کلیدی‌ترین کنشگران دادرسی کیفری اطفال است. مشاور برخلاف کارشناسان فنی صرف، نه تنها گردآورنده داده‌های شخصیتی، بلکه تحلیل‌گری چندرشته‌ای است که با اتکا بر علوم روان‌شناسی، تربیتی، مددکاری اجتماعی، زمینه اتخاذ تصمیم قضایی آگاهانه و تخصص‌محور را فراهم می‌سازد.

۴.۵. انطباق با اصل منافع عالیه کودک

اصل منافع عالیه کودک به عنوان یکی از اصول بنیادین حقوق کودک اقتضا دارد که در هر تصمیم قضایی مرتبط با کودک، وضعیت فردی، خانوادگی و اجتماعی وی به صورت جامع مورد توجه قرار گیرد. تحقق این اصل، بدون بهره‌گیری مؤثر از نظر مشاور عملاً ممکن نیست.^{۵۸} در حقوق ایران، اگرچه این اصل به صورت ضمنی مورد پذیرش قرار گرفته، اما فقدان ضمانت اجرایی در خصوص نظر مشاور موجب شده است که منافع عالیه کودک در سطحی انتزاعی باقی بماند. در مقابل، حقوق افغانستان، با ادغام نظر مشاور در فرایند تصمیم‌سازی، این اصل را به

57. Carolyn M. & Kristin M. (2024), "Remote Criminal Justice and Vulnerable Individuals: Blunting Emotion and Empathy?" *Tilburg Law Review*, No. 2 (2024), p. 129.

58. Convention on the Rights of the Child, 1989. Article 3, and Beijing Rules, 1985, Rule 17.

معیاری عملی و قابل سنجش تبدیل کرده است؛ امری که با رویکرد اسناد بین‌المللی، به‌ویژه نظر تفسیری کمیته حقوق کودک، همخوانی بیشتری دارد.

بررسی تطبیقی جایگاه مشاور در حقوق ایران و افغانستان نشان می‌دهد که تفاوت اصلی میان دو نظام، نه در شناسایی اصل حضور مشاور، بلکه در نحوه اثرگذاری نظر وی در فرایند تصمیم‌گیری قضایی نهفته است. حقوق افغانستان با طراحی ساختاری مشارکتی و اعطای وزن حقوقی مؤثر به نظر مشاور، به الگوی دادرسی کودک‌مدار نزدیک‌تر شده است؛ درحالی که حقوق ایران به رغم پیش‌بینی نهاد مشاور، به سبب مشورتی دانستن نظر این کنشگر، با نوعی شکاف هنجاری میان اهداف اعلامی و کارکرد عملی مواجه شده است. این تطبیق، زمینه مناسبی را برای ارائه پیشنهاد‌های هنجاری و تقنینی در راستای ارتقای جایگاه مشاور در حقوق ایران فراهم می‌آورد؛ پیشنهادی که در بخش پایانی مقاله با اتکا بر تجربه حقوق افغانستان و استانداردهای بین‌المللی حقوق کودک مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

نتیجه

دادرسی کیفری اطفال و نوجوانان به‌عنوان یکی از جلوه‌های بارز عدالت افتراقی، نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهایی است که بتواند میان الزامات حقوقی و نیازهای رشدی، روان‌شناختی و اجتماعی کودک پیوندی مؤثر برقرار سازد. نهاد مشاور در این چارچوب، نقشی بنیادین در تحقق عدالت کودک‌مدار ایفا می‌کند، نقشی که ماهیت آن فراتر از حضور شکلی در پروسه رسیدگی بوده، مستلزم اثرگذاری واقعی در تصمیم‌سازی قضایی است. در پژوهش حاضر با رویکردی تطبیقی و کارکردمحور، جایگاه مشاور در دادرسی کیفری اطفال و نوجوانان در حقوق ایران و افغانستان مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج پژوهش آشکار نمود که هر دو نظام حقوقی ایران و افغانستان، در سطح تقنینی به ضرورت تخصصی‌سازی دادرسی کودکان و حضور مشاور اذعان کرده‌اند؛ با این حال، تفاوت اساسی میان آنها در اثر حقوقی نظر مشاور نهفته است. در حقوق ایران، اگرچه قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، با پیش‌بینی مشاور و تشکیل پرونده شخصیت، گامی مهم در مسیر افتراقی‌سازی دادرسی برداشته، اما مشورتی و غیرالزام‌آور دانستن نظر مشاور موجب تضعیف کارکرد این نهاد و تقلیل نقش آن به عنصری حاشیه‌ای شده است. در نتیجه، پیوند میان داده‌های علمی حاصل از ارزیابی شخصیت کودک و تصمیم قضایی، در بسیاری از

موارد گسسته باقی مانده و الگوی قاضی محور همچنان بر دادرسی کودکان و نوجوانان حاکم است. در مقابل، حقوق افغانستان با طراحی ساختاری مشارکتی و الزام قاضی به استماع و ملاحظه نظر مشاور و سایر متخصصان، توانسته است نقش این نهاد را در فرایند تصمیم سازی قضایی تقویت کند. این رویکرد، امکان فردی سازی واکنش کیفری، تحقق عملی اصل منافع عالیۀ کودک و انطباق بیشتر با استانداردهای اسناد بین المللی حقوق کودک را فراهم ساخته است. تحلیل تطبیقی پیش رو نشان داده که موفقیت نسبی حقوق افغانستان، نه صرفاً ناشی از پیش بینی نهاد مشاور، بلکه حاصل اعطای وزن حقوقی واقعی به نظر وی در فرایند صدور رأی است. از دیدگاه اسناد جهانی، کنوانسیون حقوق کودک، مقررات پکن و رهنمودهای ریاض، همگی بر ضرورت ادغام دانش تخصصی در تصمیم گیری قضایی تأکید دارند و دادرسی کودک را فرایندی حمایتی، اصلاح مدار و مشارکتی تلقی می کنند. بر این اساس، تصمیم قضایی ای که بدون توجه مؤثر به نظر مشاور اتخاذ شود، هرچند از نظر شکلی قانونی باشد، با روح و اهداف این اسناد و با الزامات دادرسی منصفانه کودک مدار سازگار نخواهد بود.

پیشنهادهای

- ۱- اصلاح تقنینی ماده ۲۹۸ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲. پیشنهاد می شود مقنن با بازنگری در ماده ۲۹۸، دادگاه را مکلف سازد که در صورت عدم تبعیت از نظر مشاور، دلایل خود را به صورت مستند و مستدل در رأی ذکر کند. این اصلاح، بدون سلب استقلال قاضی، وزن حقوقی مؤثری به نظر مشاور بخشیده، شفافیت فرایند تصمیم گیری را افزایش می دهد.
- ۲- تقویت کارکرد پرونده شخصیت. لازم است پرونده شخصیت از یک سند تشریفاتی به مبنای واقعی تصمیم قضایی تبدیل شود. تحقق این امر، نیازمند آن است که گزارش مشاور به عنوان عنصر اصلی تفسیر پرونده شخصیت، در رأی دادگاه مورد توجه صریح قرار گیرد.
- ۳- حرکت به سوی دادرسی مشارکتی. بهره گیری از الگوی حقوق افغانستان و توصیه های اسناد بین المللی ایجاب می کند که دادرسی اطفال از الگوی قاضی محور فاصله گرفته، به سمت گفت و گوی نهادی میان قاضی و متخصصان غیرقضایی حرکت کند. این امر می تواند از طریق الزام به حضور فعال مشاور - مساعد حقوقی و اهل خبره در جلسات رسیدگی تحقق یابد.

۴- همسویی با استانداردهای بین‌المللی حقوق کودک. قانون‌گذار و رویه قضایی باید به‌گونه‌ای عمل کنند که اصل منافع عالیّه کودک از سطح یک اصل انتزاعی به معیاری عملی و قابل ارزیابی در تصمیمات قضایی تبدیل شود. توجه مؤثر به نظر مشاور، یکی از مهم‌ترین ابزارهای تحقق این هدف است.

ارتقای جایگاه مشاور در دادرسی کیفری اطفال و نوجوانان، نه‌تنها یک ضرورت تقنینی، بلکه پیش‌شرط تحقق عدالت کودک‌مدار، پیشگیری از تکرار بزهکاری و همسویی نظام عدالت کیفری با تعهدات جهانی دولت‌ها در قبال حقوق کودک است. نگارندگان پژوهش حاضر امید دارند که با ارائه تحلیلی- تطبیقی و هنجاری، گامی در جهت بازاندیشی نقش مشاور و تقویت دادرسی منصفانه و انسانی برای کودکان و نوجوانان برداشته شود.

منابع و مأخذ

الف) منابع فارسی

کتاب‌ها

۱. امامی نمینی، محمود و صلاحی، جاوید (۱۳۸۹). *دادرسی اطفال و نوجوانان بزهکار*. تهران: میزان.
۲. احمدی، عبدالشکور (۱۳۹۴). *عدالت کیفری اطفال در حقوق افغانستان*. کابل: دانش.
۳. شهبازی، امید و باوی، حسن (۱۳۹۸). *آیین دادرسی کیفری ویژه اطفال و نوجوانان*. تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه.
۴. پاک‌نیت، مصطفی (۱۳۹۶). *اقتراقی تسدن دادرسی کیفری*. تهران: میزان.
۵. حق‌پناهان، عباس (۱۳۹۴). *قانون آیین دادرسی کیفری در نظم حقوقی نوین*. تهران: جنگل جاودانه.
۶. خمینی، روح‌الله (۱۳۸۳). *تحریر الوسیله*. ترجمه علی اسلامی. جلد سوم. قم: انتشارات اسلامی.
۷. خالقی، علی (۱۴۰۲). *آیین دادرسی کیفری*. جلد نخست. تهران: مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهردانش.
۸. زهروی، رضا و صفری، محسن (۱۳۹۴). *حقوق اطفال و نوجوانان*. تهران: دادگستر.
۹. سبزواری‌نژاد، حجت (۱۳۹۴). *حقوق جزای عمومی*. تهران: جنگل.
۱۰. صبری، نورمحمد (۱۳۸۴). *هیات منصفه/ مطالعه تطبیقی*. تهران: میزان.
۱۱. غلامی، حسین (۱۳۹۸). *عدالت ترمیمی*. تهران: جنگل.
۱۲. معظمی، شهلا (۱۳۹۰). *بزهکاری کودکان و نوجوانان*. تهران: دادگستر.
۱۳. نجفی توانا، علی (۱۳۹۰). *جرم‌شناسی*. تهران: انتشارات آموزش و سنجش.
۱۴. ویلیامز، فرانکلین و مریلین، مک‌شین (۱۳۹۸). *نظریه‌های جرم‌شناسی*. ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی. تهران: میزان.
۱۵. هوارد، زهر (۱۳۹۰). *کتاب کوچک عدالت عدالت ترمیمی*. ترجمه حسین غلامی. تهران: مجد.

مقالات

۱۶. ایروانیان، امیر؛ عاکفی، لیلا و پاک‌نهاد، امیر (۱۳۹۹). ضرورت تشکیل پرونده شخصیت در دادرسی اطفال و نوجوانان بزهکار از دیدگاه زنان کارشناس. *زن و جامعه*، ۱۱ (۴)، ۱۱۷-۱۳۴.
۱۷. الهام، غلامحسین و منوچهری، مریم (۱۳۹۳). تخصصی شدن رسیدگی در دادگاه‌های اطفال در ایران و ایتالیا. *مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی*، ۷ (۱)، ۳۹-۶۹.
۱۸. حسینی، فاطمه و محمدی، مرضیه (۱۴۰۲). بررسی تجربه‌ی زیسته‌ی نوجوانان بزهکار در فرآیند دادرسی از دیدگاه مددکاری اجتماعی. *پژوهش حقوق کیفری*، ۱۲ (۴۴)، ۱۹۹-۲۳۱.
Doi:10.22054/JCLr.2024.74325.2597
۱۹. سبزه‌علی، راضیه؛ اشرفی، محمود و حیدری، مسعود (۱۳۹۷). آثار پرونده شخصیت در حقوق کیفری ایران. *حقوقی دادگستری*، ۸۲ (۱۰۴)، ۶۷-۹۳.
Doi:10.22106/JLJ.2018.34678
۲۰. شاملو، باقر و حسینی، انسیه (۱۳۹۹). حق بر سلامت روان کودکان و نوجوانان بزهکار در پرتو عدالت کیفری افتراقی. *تحقیقات حقوقی*، ۲۳ (۹۲)، ۷۱-۹۶.
Doi:1022034/JLR.2020.185035.1629
۲۱. غلامی، حسین (۱۳۹۲). الگوها یا گونه‌های عدالت کیفری اطفال. *آموزه‌های حقوق کیفری*، ۶ (۹)، ۹۰.
۲۲. مؤذن‌زادگان، حسنعلی (۱۳۸۷). سیر تحول قوانین کیفری حمایتی کودکان و نوجوانان در حقوق ایران. *حقوقی دادگستری*، ۷۲ (۶۳و۶۴)، ۱۵-۴۰.
۲۳. نکونام، وحید (۱۴۰۲). دادرسی افتراقی اطفال بزه‌دیده در مرحله پیش‌محاکمه. *مطالعات حقوق تطبیقی معاصر*، ۱۴ (۳۱)، ۲۵۵-۲۸۵.
Doi: 10.22034/LAW.2022.51286.3123
۲۴. پورخاقان، زینب؛ حیدری‌پور، حمیدرضا و یعقوب‌پور، رزا (۱۳۹۷). مبانی و ضرورت‌های اعمال جایگزین‌های حبس در مورد کودکان و نوجوانان در پرتو نگاه تطبیقی به تجربه حقوق ایران و آمریکا. *تحقیقات حقوق خصوصی و کیفری*، (۳۷)، ۷۷-۱۱۳.

گزارش‌ها

۲۵. قانون آیین دادرسی کیفری ایران ۱۳۹۲

۲۶. قانون رسیدگی به تخلفات اطفال افغانستان ۱۳۸۳

۲۷. کمیته حقوق کودک

۲۸. کنوانسیون حقوق کودک ۱۹۸۹

۲۹. حداقل مقررات استاندارد سازمان ملل متحد برای دادرسی ویژه نوجوانان (مقررات پکن) ۱۹۸۵.

ب) منابع انگلیسی

Books

30. Bishop, D.M., & Frazier, C. E. (2008). *Punishment and Control: Juvenile Justice Reform in the United States*. In J. Junger-Tas and S.H. Decker (Eds.), *International Handbook of Juvenile Justice*.
31. Heilbrun, K. S; Sevin Goldstein, N. E, & Redding, R. E. (Eds). (2005). *Juvenile Delinquency: Prevention, Assessment, and Intervention*. New York: Oxford University Press.
32. Scott, E, S, & Steinberg, L. (2008). *Rethinking Juvenile Justice*. Cambridge: MA: Harvard University Press.
33. Shoemaker, D. J. (2018). *Theories of Delinquency: An Examination of Explanation of Delinquent Behavior*. 7th Edition. Oxford: University Press.

Articles

34. Bazemore, G, & Umbreit, M. S. (1995). Balanced and Restorative Justice (BARJ): Program Summary. *Juvenile Justice Bulletin, U.S. Department of Justice*.
35. Carolyn McKay & Kristin Macintosh (2024). Remote Criminal Justice and Vulnerable Individuals: Blunting Emotion and Empathy? *Tilburg Law Review*, 29 (2), 125-143.
36. Dunkel, F. (2014). Juvenile Justice Systems in Europe-Reform Developments between Justice, Welfare and Punitiveness, *European Journal of Criminology*, 1 (1), 31-76.
37. Farrington, D. P. (2003). Developmental and Life-course Criminology: Key Theoretical and Empirical Issues. *Criminology*, 41 (2), 221-255.

38. Henggeler, S W, & Schoenwald, S. K. (2011). Evidence- Based Intervention for Juvenile Offenders and Juvenile Justice Policies that Support Them. ***Social Policy Report***, 25 (1), 3-20.
39. Kalra, P.P.K, & Mahapatra, M. (2021). Critical Analysis of the Best Interest of Child Theory. ***International Journal of Law Management and Humanities***, 4 (4), 381-389.
40. Mathys. Cecile (2016). Effective Components of Intervention in Juvenile Justice Facilities: How to Take Care of Delinquent Youths? ***Children and Youth Services Review***, (73), 32-319.
41. Mears, D.P; Cochran, J.C; Greenman. S, J; Bhati, A. S, & Greenwald, M. A. (2014). The Juvenile Offender. ***Age Effects and Juvenile Court Sanctioning Criminology***, 52 (2), 169-194.
42. National Council of Juvenile and Family Court Judges (NCJFCJ), (2015). Understanding and Using Brief Interventions in the Juvenile Justice System.
43. Paretta. Lawrence T. (2018). The Impact of Public Policy Decisions on Juvenile Recidivism in the United States: A Retrospective Examination, ***International Journal of Criminal Justice Sciences***, 13, p. 137-146.
44. Peters, C. M. (2011). Social Work and Juvenile Probation: Historical Tensions and Contemporary Convergences, ***Social Work***, 56, p. 355-365.
45. Rap, Stephanie S.E. (2016). A Childrens Rights, Perspective on the Participation of Juvenile Defendants in the Youth Court, ***International Journal of Childrens Rights*** 24, p. 93-112.
46. Waldman, Ellen (2004). Healing Hearts or Righting Wrongs, Mediation on the Goals of Restorative Justice, ***Hamlin Journal of Public Law and Policy***, 25, p. 355.
47. Tseveleva, I. V; Starinov, G. P, & Meretskyj, N. E. (2021). Psychological Knowledge used in Criminal Practice with the Involvement of Minors. In N. G. Bogachenko (Ed.), Amurcon 2020: International Scientific Conference (Vol.111, pp.1051-1057). ***European Proceedings of Social and Behavioural Sciences***. European Publisher.

Cases & Reports:

48. Committee on the Rights of the Child, General Comment No. 24 (2019): on Childrens Rights in the Child Justice System
49. CRC, Art 40-3, Beijing Rules, Rule11 and Riyadh Guidelines. Para 58.
50. Committee of Ministers of the Council of Europe. (2010): p. 49
51. UN Committee on the Rights of the Child, General Comment No. 10 (2007): Childrens Rights in Juvenile Justice.6. 10. 92-95.
52. Rules for the Protection of Juveniles Deprived of Their Liberty (The Havana Rules), 1990.
53. National Council of Juvenile and Family Court Judges (NCJFCJ) (2015): Understanding and Using Brief Interventions in the Juvenile Justice System. Reno, NV: NCJFCJ.